

به نام خدا

عنوان :

بررسی علل انحطاط و اقتدار اقتصادی جوامع اسلامی

نام دانشجو:

نام استاد:

تاریخ ارائه:

۱۴۰۰/۰۰/۰۰

اسلام به عنوان دینی که همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی را مورد توجه قرار داده ، طبیعی است که به اقتصاد به عنوان عاملی که قادر است زمینه مناسب حرکت تکاملی انسان را فراهم سازد می نگرد. از جانب دیگر، نظر به اینکه اولاً ، اقتصاد با نیازهای غریزی ملموس مرتبط است و ثانیاً در نظام کلی اسلام می بایستی بستر مورد نظر تکامل معنوی را فراهم آورد، می بایستی تابع مقررات خاص باشد به نحوی که لازم خواهد بود ضمن پذیرش فعالیتهایی که به طور طبیعی انجام می پذیرد، به نحوی به آنها جهت داده شود که هدف مورد انتظار محقق گردد. بنابراین دولت به عنوان متولی امور جامعه و ناظر بر حرکت آن از یک طرف و امکاناتی که برابر حکم اولی در اختیار دارد از طرف دیگر، الزاماً حضور فعالی در جهت شکوفایی اقتصادی خواهد داشت.

بنابراین، اقتصاد در اسلام، یک مجموعه منسجم است که دارای اصول و مبانی خاص خود می باشد و رشد و تعالی جامعه از جهت اقتصادی ، تنها در سایه این انسجام ممکن می گردد.

مطالعه تاریخ امم اسلامی ، نشان می دهد که با وجود لزوم این انسجام، به تدریج به علت حاکمیت حکام ناصالح، که نه بر اساس اصول اسلامی ، بلکه بر پایه قدرت طلبی و کنز ثروت و به استضعاف کشیدن مردم بر جوامع اسلامی حاکم شدند و با هیچ قاعده ای نمی توان آنان را نماینده اسلام دانست، اقتصاد جامعه از حالت اولیه که در دوره صدر اسلام به علت اجرای احکام الهی به توسعه و رشد نایل شده و به صورت قدرتمندترین جامعه درآمده بود، خارج شد و عملاً به دو بخش مجزا از یکدیگر، تقسیم گردید. بخشی که مربوط به امور فردی و روابط اقتصادی مسلمین بود که به علت ایمان و اعتقاد؛ خود را ناگزیر از اجرای احکام می دانستند و بناچار از حکومت ( که دیگر آن را نماینده اسلام نمی دانستند) جدا شده و به سمت فقاقت جذب شدند. در این بخش مسلمین مشکلات خود را از طریق استفتا

از فقهای بزرگ حل می نمودند به بخش دوم که مربوط به حکومت و عمال آن بود، از اسلام جدا شده و برخلاف اصول اسلامی که وظیفه دولت را تامین نیازهای جامعه، فراهم آوردن زمینه فعالیت برای همه، تامین عدالت اجتماعی از بعد اقتصادی و مانند آن می داند، تنها به افزودن به قدرت سلطنت و موروثی کردن آن و جمع آوری درآمدها و هزینه نمودن آنها در جهت امیال صرفاً شخصی و احياناً خانوادگی و قومی فکر می کردند. از این مرحله است که اجرای احکام حکومتی معطل می ماند ولی در مقابل، فقه اسلامی بر پایه احکام الهی تداوم می یابد تا زندگی مسلمین را با نشاط و زنده نگهدارد. بهمین علت، چنانچه جوامع اسلامی در طول چهارده قرن گذشته به همه امور و مصادیق فقه اسلامی توجه کامل نموده بودند، نیازی به استفاده از قوانین سایر ملل پیدا نمی کردند و همانطور که در سوره مائده اعلام شده است، قوانین و مقررات الهی به صورت کامل در قرآن آمده و پاسخگویی به هیچ نیاز انسان را فروگذار نکرده است. این صلاحیت قوانین برای اداره جوامع در هر برهه، یک ادعا نیست بلکه تاریخ، این امر را به اثبات رسانده است. زیرا زمانی که جامعه اسلامی در مرفقی ترین عصرهایش از چین و اندونزی تا سواحل مدیترانه و شمال آفریقا را شامل می شده است، با وجود آنکه در این سرزمین وسیع، ملت های گوناگون زندگی می کردند. به خوبی زندگی اجتماعی این توده عظیم را منظم می ساخت و هرگاه مساله جدیدی پیش می آمد، باب تازه ای از اجتهاد فقهی گشوده می شد و در پرتو انعطاف پذیری و وسعت بی نظیر فقه اسلامی، مشکلات حل می گشت. وسعت و انعطاف پذیری این فقه، تنها مربوط به دوران های گذشته نیست، بلکه فقه اسلامی، صلاحیت آن را دارد که امروز و در آینده نیز جوامع را با همه تحولاتی که در آنها پیدا می شود اداره و رهبری کند.

بنابراین، برای شناخت توانایی اسلام در ایجاد یک جامعه منسجم که دارای اقتصادی پویا باشد، لازم است عناصری را که موجب پیشرفت می گردند، توضیح داده شود تا معین گردد که چرا در ابتدا، جوامع اسلامی دارای رشدی سریع بوده و پس از چندی راه زوال را پیموده اند.

ایمان، حکومت و شکل رفتار فردی در اسلام از پویایی و حرکت برخوردار است.

از نظر اسلام، تلفیق این عناصر بر اساس دستورات و احکام الهی، قادر است سعادت بشر را تامین کند و جدا کردن برنامه اقتصادی، از سایر بخش‌ها به معنای از بین بردن زمینه لازم برای تحقق کامل این برنامه است. بنابراین، اقتصاد اسلامی، یک مجموعه هماهنگ و به هم پیوسته است به نحوی که نمی‌توان بخشی از آن را بدون توجه به بخشی دیگر، مورد عنایت قرارداد و انتظار داشت که همان نتیجه (یعنی پویایی و رشد) را به ارمغان آورد. به علاوه، اقتصاد، جزئی از برنامه‌ای است که اسلام برای سعادت بشر آورده است. در اسلام، مسائل اجتماعی، سیاسی، عبادی، اقتصادی، اخلاقی و... با یکدیگر پیوندی عمیق دارند. بنابراین، اگر بخواهیم از طرفی تصویر درستی از این اقتصاد داشته باشیم و از طرف دیگر، علل انحطاط اقتصادی جوامع اسلامی را بررسی کنیم، لازم است آن را در این مجموعه قراردیم و پس از تعیین جایگاه آن در رابطه‌اش با سایر بخش‌ها، ارزیابی خود را به انجام رسانیم.

#### الف- ساختار اقتصاد و ارتباط آن با سایر موازین اسلامی

1- رابطه اقتصاد و عقیده: عقیده که پایه اصلی در تفکر اسلامی است، مسلمان را به ادای وظیفه‌ها و می‌دارد و چون این عقیده از جامعیت برخوردار بوده و مصالح کل نظام و جامعه را در خود نهفته دارد، بر فعالیت‌های اقتصادی فرد نیز سایه افکننده و فرد را به یک تعادل سالم رهنمون می‌شود.

2- ارتباط اقتصاد با مفاهیم: این مفاهیم از اعتقادات سرچشمه می‌گیرند و در افعال اقتصادی اثری مستقیم دارند. مثلاً سود گرچه دارای مفهومی مشترک بین همه نظام‌های اقتصادی است ولی به این علت که در اسلام سود با توجه به مبانی اعتقادی شکل می‌گیرد، نه تنها

شامل سود مادی است بلکه منحصر به آن نبوده و مفهوم وسیع تر می یابد. به این معنی که براساس اعتقاد به آخرت. این امکان فراهم می آید که فرد مسلمان فراتر از سود مادی، فعالیت های اقتصادی خود را در جهت منافع درازمدت جامعه نیز به انجام رساند.

3- ارتباط اقتصاد و عواطف: اسلام در جهت پرورش و تکامل عواطف انسانی، دستورات موکدی دارد. این عواطف زائیده مفاهیم هستند که رفتار انسان را شکل می دهند و نظر به اینکه معیار ارزش، تقوی و پرهیزگاری است، به عنوان مثال، در بازار اسلامی، به جای رقابت مخرب، رقابت سازنده و پایدار را ممکن می سازد.

4- رابطه اقتصاد و سیستم مالی: نظر به اینکه سیستم مالیاتی اسلامی ازدو بخش اولی و حکومتی تشکیل شده است، و هر دو در دست دولت اسلامی می باشد و نمی توان در موارد ویا تخصیص و صرف درآمدهای ناشی از مالیات های اولی تغییر داد، بنابراین نمی توان اقتصاد اسلامی را بدون سیستم مالیاتی آن، بیان کرد.

5- رابطه اقتصاد و دولت اسلامی: دولت اسلامی نه نهاد ر امور اقتصادی دارای اختیارات فراوانی است، بلکه بخش عظیمی از ثروت های طبیعی را مالک است و می تواند به هرنحو که مصلحت بداند، از آنها بهره برداری کند.

6- رابطه اقتصاد با سایر احکام: در اسلام، هر فعل انسان دارای حکمی است. بنابراین فعالیت های اقتصادی، نمی تواند خارج از این قاعده کلی مطرح شود. مثلاً حذف ربا و احکام مربوط به مالکیت و محدوده آن، پایه های مستحکمی را برای گسترش فعالیت های اقتصادی فراهم می سازند.

ب- مفهوم حکومت و منشاء مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام

حکومت و دولت در یک اصطلاح، شامل مجموعه دستگاه اداره کننده یک کشور است، اعم از رهبری، قوای سه گانه، نیروهای مسلح و... هر حکومت، منشاء قدرت و مشروعیتی دارد. در اسلام، حق حکومت در اصل، از آن خداوند متعال است و منشاء مشروعیت حکومت اسلامی، بازگشت آن به اراده تشریحی اوست و به تصریح نصوص، برفردی مانند آنچه به اعتقاد شیعه درباره پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) واقع شده است. در زمان غیبت معصوم (ع)، تعیین موازین و معیارهای لازم برای حاکم و تشخیص وجود این موازین و معیارها در فرد یا افراد واجد شرایط، به عهده مردم یا منتخبین آنها از خبرگان جامعه اسلامی است.

چنین حکومتی، از نظر اسلام حکومت شرعی است و اسلامی. اختیارات و وظایف مورد نظر اسلام، مانند اداره انفال، اخذ مالیات ها، نظارت و دخالت در امور اقتصادی مردم، مربوط به چنین حکومتی است نه حکومت هایی که از راه های دیگر بر مسلمانان حاکم شده باشند و این حکومت ها نیز تا زمانی اعتبار دارند که به قرآن و سنت رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع)، عمل نمایند. زیرا همان طور که اشاره شد، حکومت اسلامی دارای مالکیت ها، اختیارات و وظایف گسترده ای در اقتصاد است که امکان نظارت یا مداخله وسیعی را برای دولت فراهم می سازد. به علاوه، دولت اسلامی در بخش اجرای احکام و قوانین ثابت اسلام در زمینه اقتصاد که وسیله خداوند متعال و رسول گرامی (ص) برای همیشه تعیین شده است، دارای وظیفه پیگیری و نظارت برای تحقق اهداف اقتصادی است. همچنین، اسلام تشخیص وظیفه و تعیین تکلیف نسبت به بخشی از مقررات و سیاست گذاری های اقتصادی را بر عهده دولت نهاده است. زیرا با توجه به گسترش اسلام در سرزمین های مختلف و پدید آمدن اوضاع و احوال متفاوت در طول تاریخ، مسائلی پدید می آید که لازم است حکم آنها از میان قوانین ثابت و مراجعه به قرآن و سنت معصومین (ع) استخراج شود. در چنین شرایطی، حاکم اسلامی باید موضوعات مستحدثه را شناسایی کرده و بر اساس اصول و قواعد کلی فقه، حکم مناسب آنها را صادر کند. گاهی نیز تامین

مصالح مهم تر اسلام و مسلمین، اقتضا می کند که پاره ای از احکام اسلام، به طور موقت تعطیل شود. تشخیص چنین موارد و صدور حکم مناسب درباره آنها، برعهده حاکم اسلامی است. بنابراین ، چنانکه ملاحظه گردید، اگر حاکم اسلامی دارای مشخصات تعیین شده نباشد، تصمیمات او نه تنها امورمادی بلکه امور اخروی و معنوی انسان ها را نیز دچار اختلال خواهد نمود.

ج- آزادی در فعالیت های اقتصادی فردی و حدود آن

...

این قسمت از فایل حذف شده است...  
**آنچه ملاحظه می کنید، تنها بخشی از فایل اصلی می باشد  
جهت دسترسی به متن کامل با پسوند ورد، فایل را خریداری نمایید.**

...

با عنایت به توضیح مختصری که درباب عناصر اساسی فعالیت های اقتصادی ، وظایف دولت و زمینه های آن داده شد، مشخص گردید که لازمه پویایی اقتصادی جامعه اسلامی ، توجه به این عناصر و پیوستگی و همبستگی کامل آنهاست.

مطالعه تاریخ جوامع اسلامی نشان می دهد که هرگاه مسلمین برپایه اعتقاد حرکت کرده و دولت نیز دارای مشخصات اسلامی بوده ، رشد اقتصادی سریع امکان پذیر گشته و هرگاه این عناصر از یکدیگر جدا افتاده اند، راه انحطاط را پیموده است.

براین اساس ، چند دوره را می توان از یکدیگر تفکیک کرد:

1- دوره صدر اسلام: در این دوره که از زمان هجرت پیامبر اسلام (ص) شروع می شود و به حکومت امیرالمومنین علی (ع) خاتمه می یابد، دوره شکل گیری، رشد و شکوفایی جامعه اسلامی است. در این زمان حکومت بر اساس ایمان به خدای یگانه، عمل دولت اسلامی در چارچوب قوانین اسلام و رفتار مردم نیز تا حدود زیادی برابر احکام اسلامی است. مردم به دولت خود اعتماد و اعتقاد دارند و دولت نیز به وظایف خود عمل می کند. در نتیجه نه تنها از نظر اقتصادی جامعه ای قدرتمند ساخته می شود، بلکه همین اقتدار اقتصادی، مایه اساسی بسط نفوذ اسلام و گرایش ملل مختلف به آن می گردد.

2- دوره امویان و عباسیان: در این دوره گرچه حکام خود را خلیفه پیامبر اکرم (ص) می دانند ولی در واقع جز به سلطنت کردن فکر نمی کنند و رفتار آنان نیز هیچ شباهتی به حکومت اسلامی ندارد. در این دوره حکام برای توجیه خود دست به تحریف اصول اسلامی و سنت نبوی می زنند. این انحراف در حکومت، باعث می شود که مردم از حکومت جدا گردند زیرا دولت را از آن خود و رفتار آن را بر پایه اصول قرآن و سنت نمی یابند. این جدایی ضربات جبران ناپذیری را بر پیکره جامعه اسلامی وارد نمود به نحوی که پس از این ماجرا، سرزمین های اسلامی نیز که نمی توانستند مظالم حکام منحرف را بپذیرند، هریک ادعای استقلال کرده و سعی در تلاشی جامعه اسلامی نمودند.

از جانب دیگر، نظر به اینکه تکلیف به هیچ وجه از انسان ساقط نمی شود، عصر فقاقت مستقل از حکومت آغاز می گردد و مسلمین به جای آنکه برای حل مشکلات به دولت مراجعه کنند و یا حتی انتظار کمکی از آن داشته باشند، برای رفع مسائل خود به فقها، یعنی کسانی که آنان را نماینده معصومین (ع) می دانند متوسل می شوند. در این شرایط، ملاحظه می گردد که از نظر حکومت و وظایف آن، توقف کامل وجود دارد و حکومت های اسلامی سیر قهقراپی می پیماند.



3- دوره حاکمیت سلسله های پادشاهی: در این دوره مشاهده می گردد که سلطنت رسماً جای خلافت را می گیرد و پادشاهان گرچه در ظاهر در پوشش اسلام حکومت می کنند ولی از آن کاملاً بیگانه اند و حتی احکام اسلامی را مخالف منافع خود می یابند. این روش سلاطین موجب می گردد که از طرف مسلمین، عکس العمل های شدیدی بروز کند و مردم و علمای دین رسماً در مقابل پادشاهان بایستند. بازتاب این قیام های اسلامی باعث می شود که نه تنها شاهان در رفتار خود تجدید نظر نمی کنند، بلکه در تحریف و تضعیف اسلام نیز به هروسیله ای متوسل می شوند. تا جایی که در یک قرن اخیر، عملاً به جای توسل به احکام اسلامی از بیگانگان برای حل مسائل کمک می گیرند که خود باعث جدایی بیشتر مردم از حکومت هایشان می شود. قیام های متواتر در این دوره گویای عدم سازگاری حکومت ها با اعتقادات مسلمین است که آرزو و اعتقاد دارند اجرای قوانین اسلامی در همه ابعاد آن، تنها راه سعادت ایشان است.

بنابراین مشاهده می گردد که در طول تاریخ اسلام، خلافت ها و حکومت هایی سرکار آمده اند که از راه تصریح خداوند متعال و رسول اکرم (ص)، مشروعیت نداشته و دولت هایی برمسند قدرت تکیه زده اند که بر پایه موازین و معیارهای الهی حکومت، برگزیده نشده اند.

این قسمت از فایل حذف شده است...

**آنچه ملاحظه می کنید، تنها بخشی از فایل اصلی می باشد  
جهت دسترسی به متن کامل با پسوند ورد، فایل را خریداری نمایید.**

...